مراد و مرید

(مصاحبه با استاد خانجانی)

*****

About Disciples

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **مراد و مرید (مصاحبه با استاد خانجانی)**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : 17 **آذر** 1388**ه .ش**

تعداد صفحه : 15

بسم الله المرید

س – منشأ عقیدتی و مذهبی پدیده مراد و مرید در کتب آسمانی و سنت انبیای الهی و خاصه دین اسلام و تشیّع کدامند؟

ج – بسیار زیادند و بلکه بستر و سنت نبوتها چیزی جز درجات تکاملی ارادت عرفانی نیست که در دین اسلام و تشیّع به کمال رسیده و تبدیل به یک ایدئولوژی تمام و کمال شده است. اصلاً واژه "تشیّع" دقیقاً بمعنای مریدی است و شیعه یعنی مرید و بس. و در قرآن کریم دهها آیه علناً دال بر این امر است مثل "آنانکه اولیائی غیر خدا برگزیده اند خداوند حافظ آنهاست" – "برخی از مؤمنان اولیای برخی دیگرند" – "آیا پیروی از خود خدا به هدایت نزدیکتر است یا پیروی از کسی که خدا هدایتش کرده است" – "از خدا و رسول و اولیای امر خدا اطاعت کنید" – "بترسید از خدا و از فرستادگانش پیروی کنید" – "کافران میگویند که چرا از رسولان اطاعت کنیم بلکه بخود ما هم الهام میشود و ما از خود خدا پیروی میکنیم."– "اگر خدا را دوست می دارید و می خواهید که خدا هم شما را دوست بدارد پس از فرستادگانش پیروی کنید". و در تکمیل این آیات صدها حدیث از پیامبر و امامان ما نقل شده است که در سائر آثارمان بدانها پرداخته ایم. و در یک کلام اساس ایمان همان امام حیّ یا مراد است و بدون آن ایمانی نیست و همه دعاوی و احکام برخاسته از ایمان هم منتفی می باشد. در مذاهب قبل از اسلام هم این امر کاملاً آشکار است. اطاعت بی چون و چرای اسماعیل و هاجر از امر ابراهیم یک نمونه کامل و غیر قابل انکار می باشد که بنیانگزار اسلام و امامت است.

س – شما قبلاً اعلان کرده اید که آثار شما بخودی خود نجات بخش هستند. آیا این سخن در خلاف حق امام زنده و اطاعت مستقیم از او و ارادت نسبت به وجود او نیست؟

ج – آثار ما نجات بخش انسانها از عذابها و اسارت دوزخ زمینی هستند ولی هدایت کننده بسوی خداوند و رهنما بسوی جنت زمینی و اخروی نیستند. به همین دلیل همه کسانی که بدون رابطه مستقیم با ما از طریق آثارمان به اصلاح زندگی خود پرداخته اند از عذابها رهیده ولی اندکی بعد دچار وضعی برزخی شده اند که نوعی سرگردانی است. از این برزخ بدون ارادت و اطاعت عرفانی مستقیم نمی توان خارج شد.

س – در طی این چند دهه اخیر انواع مکاتب شبه عرفانی انگلیسی – هندی – چینی وارد کشور شده و نسل هائی را بدنبال خود کشانیده و سرگردان و تباه ساخته اند و مستمراً بر پیروان این مکاتب افزوده هم می شود. آیا راز جاذبه اینها چیست و از کجا می آیند و به کجا می روند؟

ج – علاوه بر سلسله های درویشی سنتی ما که تمام راز جاذبه شان همان مخدرات و توهّمات خود– خدائی و توجیه مفاسد است مکاتبی هم از آمریکا و اروپا آمده اند که دارای رگه هائی هند و چینی هستند مثل دون خوان، کریشنا مورتی، اوشو، تکنولوژی فکر و این اواخر هم عرفان حلقه و تجارت کلان و نجومی آن در بازار است. بنظر میرسد که عرفانهای عصر جدید بتدریج به ذات خود نزدیکتر شده و اقتصادی تر می شوند و این عرفان حلقه که آشکارا عرفان گلدکوئیست است. در

یک کلام همه اینها عرفانهای شیطانی و دجالیت های عارفانه هستند که جز توجیه و تقدیس کفر و جهل و جنون و فساد و زنا و تخدیر و عیاشی و دنیاپرستی نیستند و نوعی ایدئولوژی مافیائی و مافیای ایدئولوژیکی میباشند که رهبرانشان پول پارو میکنند و اخیراً هم بدلیل جو اعتقادی جامعه و نظام ما متوسل به معارف و توجیهات اسلامی و شیعی هم شده اند. اینها عرفانهای دوزخی اند که عذابهای دوزخ را تقدیس نموده و تبدیل به تجارتی حیرت آور میکنند. اینها مذاهب شیطان پرستی اند که همه مفاهیم و ارزشها را مساوی نموده اند. اینها عرفانهای امپریالیستی هستند و امپریالیزم اسطوره پردازی. و رهبران این جریانات عموماً مجسمه های شیطان می باشند و پیروانشان اکثراً جن زده و مالیخولیائی اند. مبانی اخلاقی این عرفان ها عبارتند از دروغ، زنا، ریا، ربا، جنون، تخدیر و مستی و خیانت و حرام خواری. با نگاهی به پیروان و فارغ التحصیلان این مکاتب میتوان بوضوح به این حقیقت رسید.

س – این ارادت عرفانی و رابطه مراد و مرید که اصل تشیّع است چه ربطی به مسئله تقلید از مراجع دینی دارد؟

ج – بی ربط نیست تقلید از مراجع شیعی قرار بوده که همان ارادت عرفانی و اطاعت بی چون و چرا از امام حی باشد در دوران غیبت. ولی متأسفانه تبدیل به امری صوری و نمادین شده است. وقتی گفته میشود که نمیتوان از یک مرجع مرده تقلید نمود دقیقاً بمعنای ارادت عرفانی از امام زنده است. ولی چه بسا از این مقلدین در تمام عمرشان مرجع خود را ندیده اند و گاه حتی نمیدانند که زنده اند یا مرده. از روی کتاب محض (رساله عملیه) هیچ هدایتی ممکن نمی آید حتی اگر همه مسائل رساله اجرا گردد . این سخن عین حدیثی مشهور از رسول خداست که: اگر کسی همه احکام شرع را مو به مو عمل کند ولی امامی زنده نداشته باشد که در اطاعتش باشد به سنت کفر منافقانه از دنیا می رود و روحش تا قیامت در قبر محبوس می ماند .

س – چرا چنین سهویت و غفلت عظیمی در امر مرجعیت و تقلید پدید آمده است که اساس تشیّع را به نسیان سپرده است و موجب نفاق گردیده است از همین دنیا؟

ج – این مسئله دو روی دارد: مردم و مراجع: آن بخش که مربوط به مراجع است اینست که اکثر آنان فاقد جاذبه روحانی و رسوخ عرفانی می باشند و به فقاهت بسنده کرده اند و این نقصان عظیمی است. مثلاً شاهد بودیم که چگونه کسی چون امام خمینی به قدرت فقهی و روحی خویش مردم را به ارادت با امر حق کشانید و سرنوشت آنها را دگرگون ساخت. و امّا آن بخشی که مربوط به مردم و مقلدان است نیز فقدان ایمان راسخ است زیرا ایمان است که آدمی را به ارادت روحانی با امامش می کشاند و اسلام عرفی و موروثی کفایت نمی کند. مذهب پدران بستر شرک و نفاق است. تا یک رهبر دینی دارای امیّت نباشد نمی تواند امامت کند و ایمان پیروان خود را هدایت نماید. این امیّت حاصل عرفان است. آنچه که تقلید را بستر نفاق ساخته است فقدان ایمان در پیروان است و فقدان عرفان در مراجع. امروزه فقط ایمان عرفانی رهگشاست یعنی ایمان روحانی و قلبی و توحیدی. جدائی و بلکه تضاد و عداوت بین فقه و عرفان در حوزه های دینی ما یکی از بزرگترین فجایعی است که بر سر تشیّع آمده است و تا این دو با هم متحد نشوند راه نجاتی نیست. و آثار بنده زمینه اتصال و وحدت کلامی – عقلانی – قرآنیِ این دو امر است .

س – در عصری که آزادی و استقلال در رأس همه شعارها و آرمانهای افراد و جوامع بشری قرار دارد که بخاطر آن جانفشانی می کنند طرح ارادت عرفانی و رابطه مراد و مرید و اطاعت بی چون و چرا بعنوان تنها راه نجات، چگونه ممکن است و اصولاً به گوش کسی می رسد؟

ج – اتفاقاً پاسخ شما در سئوال شماست . همه جنون و جنایات و جنگها و ناامنی ها و مفاسد بشری حاصل افسارگسیختگی نفس اماره است که روز به روز هم آزادی بیشتری می طلبد. بنابراین علاجش در نقطه مقابلش قرار دارد. بشر مدرن قربانی آزادی شیطانی خویش است. و این آزادی ضد آزادی است، ضد انسان است. چگونه است که هر چه که بشر آزادتر میشود آزادیخواهی اش شدیدتر و خونین تر می گردد. پس این آزادی نیست بلکه عین اسارت است. رهائی از این آزادی عین آزادی است و آن تن در دادن به ارادت عرفانی است. ارادت عرفانی فرهنگ ظهور ناجی موعود است.

س – بایستی عارف و مرادی باشد تا مؤمن مریدی هم پدید آید. ولی در عصر ما اکثر داعیان عرفان که دجّالند پس تکلیف مردم چیست؟ مردم از کجا به جستجوی عارف صدیق برآیند تا مریدی کنند؟

ج – ببینید رابطه و فرهنگ مراد و مریدی فقط مربوط به رابطه امام زمان با مردم نیست . قرآن بما می آموزد که هر معلم و ولی و مؤمنی در جایگاه خود یک مراد و امام هدایت است در درجات . پدر در درون خانواده یک امام است . معلمین در مدارس و اساتید در دانشگاهها و روحانیون صدیق و سائر آموزگاران معنوی هر یک در درجه ای از امامت و ولایت قرار دارند . و کسی که این سلسله مراتب اطاعت و ارادت را طی می کند مرحله به مرحله به امام زمان خود نزدیک می شود تا بتواند او را درک کند . این بایستی تبدیل به یک نظام و الگوی تربیتی و آموزشی در جامعه شود تا جامعه ای رشد کند . فرزندی که از والدین خود اطاعت نمی کند مسلماً در مدرسه هم گوش به درس معلم خود ندارد و الی آخر . این آدم اگر امام زمان را هم دیدار کند هیچ اتفاقی برایش رخ نمی دهد و بلکه کافرتر هم می شود . ارادت عرفانی یک اصل ذاتی در تعلیم و تربیت و رشد و هدایت است که امری فطری است و برحقی در خلقت انسان استوار است . خواجه عبدالله انصاری می گوید یکصد شیخ را خدمت و اطاعت کردم تا به پیر کاملی چون شیخ خرقانی رسیدم . یک نمونه نسبی از چنین فرهنگ عرفانی هر چند بصورت سهوی و عرفی جامعه چین و کلاً ملل شرق دور و بودائی ها هستند . امروزه از هر حیث جامعهٔ یک میلیارد و نیمی چین انسانی ترین و اخلاقی ترین و سالمترین و ایمن ترین و عادلترین جامعه بر روی زمین است و این بدلیل حضور تاریخی فرهنگ بودائی است که دارای آدابی عرفانی است و از ارادت نسبت به بزرگترها برمی خیزد . این تربیت مریدانه راز پیشرفت و سعادت مردم چین و ژاپن و کره است . و این جای بس تأسف است که زردپوست ها فرهنگ عرفانی خود را که بیش از بیست و پنج قرن قدمت دارد هنوز لااقل بصورت عرفی حفظ کرده اند ولی عرفان ناب اسلامی که از هر حیث عالیتر است در جوامع اسلامی به انقراض رفته است . و تأسف بارتر اینکه جوانان ما گرایشات فطری و عرفانی خود را در مکاتب شرقی و غربی جستجو می کنند و نه در اسلام . چرا ؟ این را باید از علمای دینی و روحانیون و مراجع دینی پرسید که بین فقه و عرفان نفاق افکنده اند .

س – آیا می توان ارادت عرفانی و فرهنگ مراد – مریدی را به زبان عامه مردم تعریف کرد ؟

ج – ارادت عرفانی یعنی اطاعت و حرمت کسی که از تو بزرگتر است چه به لحاظ سن و چه عقل و چه ایمان . کسی که به تو خدمت می کند و تو را دوست می دارد باید اطاعتش کنی و در ارادتش باشی . به همین ساده گی ! این سلسله مراتب ارادت و اطاعت از والدین آغاز شده و به خداوند خالق می انجامد . و اینست اهمیت خارق العاده حرمت و ارادت نسبت به والدین در دین اسلام . "کسی که کلمه ای بمن بیاموزد مرا پرستنده خود کرده است ." این کلام علی(ع) اساس ارادت و تربیت عرفانی است . آیا تا چه حدی این فرهنگ در جامعه ما حضور دارد ؟ بمیزانی که حضور ندارد بدبخت روزگاریم .

س – آیا براستی چه بلائی بر سر ما آمده است که چنین بی هویت و سرگردان و بازیچه فرهنگ یاغی و بیمار غرب شده ایم؟ چرا ادب و ارادت و محبّت و صلح از جامعه ما رخت بربسته است و امروزه جامعه ما الگوی ناامنی و بی نظمی و شقاوت و مفاسد گردیده است طبق آمار رسمی .

ج – این سئوال را از هر کسی که بپرسی پاسخ واحدی خواهی شنید و آن حکومت و نظام جمهوری اسلامی ایران است که علت العلل همه این بدبختی ها شناخته شده است . ولی من سئوال دیگری می پرسم و آن اینکه اگر هم این پاسخ درست باشد خود جمهوری اسلامی ایران از کجا آمده است ؟ آیا از آسمان فروافتاده است ؟ الحمدلله دارای نظام جمهوری و پارلمانی و شورائی هستیم و در طی این سی سال همواره بیش از نیمی از مردم به این نظام رأی مثبت داده اند . ملتی که رأی می دهد و تمام بدبختی خود را به گردن حکومت می اندازد ملّتی بدبخت است و یک اشکال ذاتی دارد . همین فرافکنی بدبختی ها از ملت بسوی حکومت و از حکومت بسوی ابرقدرتها خود از علل بدبختی ها و بی هویتی هاست . وقتی کسی هم به حکومت رأی میدهد و هم شبانه روز فحش میدهد این یک بی ادبی و بی معرفتی و بی هویتی و جنون و کفر آشکارست. چنین کسی بدون شک با والدین خود هم چنین است و با فرزندان خود هم چنین است و امام زمان هم نمی تواند مشکل چنین قومی را حل کند الا در نابودسازی آن. همه کسانی که امروزه بیشترین عداوت را با رهبران انقلاب دارند تا دیروز بیشترین سلام و صلوات را داشتند. اینست مشکل ما. این یک معمّای تعلیم و تربیتی است نه سیاسی – اقتصادی . این فقط مردم عادی نیستند که همه بدبختی های خود را بسوی حکومت فرافکنی می کنند بلکه حکومتی ها هم همه بدبختی ها را بسوی ابرقدرتها فرافکنی می کنند پس دولت و ملت دارای یک مشکل واحد است که تا حل نشود هیچ چیزی بهبود نمی یابد . و یکی از بارزترین نشانه بی تربیتی و جهل یک فرد یا قومی اینست که خود را عقل کل و بهترین می پندارد و لذا تعلیم و تربیت ناپذیر است . و اینست مشکل جامعه ما . و لذا هر پروژه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در کشور تبدیل به یک بلا و آفت و بحران جدیدی می شود . آیا یک بچه یاغی و بی تربیت در خانه را می توان بواسطه پول و مدرک تحصیلی رام کرد. و یا اینکه پول بیشتر و مدرک بالاتر اتفاقاً او را دیوانه می کند . اینست مشکل ما . هر گاه جامعه ما با تربیت تر شد حکومت بهتری هم بر او فرمان خواهد راند . این کلام خدا درست است که : خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد الا اینکه افراد آن قوم نفوس خود را تغییر دهند. ما اگر مسلمانیم بایستی این حق را درک و تصدیق کنیم . ارادت عرفانی یعنی قدر ولی نعمت خود را دانستن . اساس رشد یک جامعه قدرشناسی است و این اساس ارادت عرفانی است . حرمت بنه کسی را که تو را دوست می دارد و اطاعت کن کسی را که به سرنوشت تو خدمت می کند . این همان ارادت عرفانی است . پس از پدیده ماورای طبیعی سخن نمی گوئیم . شکر نعمت نعمتت افزون کند . حال اگر عشق و ارادت عرفانی نسبت به یک عارف صدیق به مثابه شاهراه سعادت و هدایت تلقی شده است بدین دلیل است که او شعاعی از نور نعمات الهی است و لذا

اولیاء و عرفا را نعمت الله نامیده اند . حال کسی که قدر نعمات محسوس و ملموس زندگی حیوانی خود را نمی داند چگونه قدر نعمات علمی و روحانی و عرفانی و الهی را خواهد دانست . اینست که یک فرزند نااهل هرگز محصل خوبی هم نخواهد بود و مرید لایقی هم در رابطه با خدا و رسول و امامان هدایت نخواهد بود . قلب فاجعه در خانواده های ماست . آنچه که در خیابان ها شاهدیم دو صد چندان بدترش در خانواده ها جریان دارد .

س – ولی امروزه در عالم و عامی در دانشگاه و حوزه و در شهر و روستا ، دیگر کسی حرفهای شما را نمی پذیرد و آنرا سخنان عصر حجر می خواند و این اندیشه را ارتجاعی و عقب مانده می نامد زیرا می گوید همه امور اجتماعی و بلکه جهانی هستند تا جامعه و جهان اصلاح نشود خانواده و افراد هم اصلاح نمی شوند . و برای خود صدها دلیل ارائه می کنند که منطقی هم هستند . و اصولاً اندیشه روشنفکری و انقلابی یک اندیشه جامعه شناسانه و جهانشمول است که فردیت را طرد و لعن می کند . آیا براستی می توان این بت فکری را شکست ؟

ج – ما از خداوند و قرآن آموخته ایم که با افراد سخن بگوئیم نه جوامع و ملل. زیرا جامعه، خلق، توده، ملت و امثالهم مفاهیمی قراردادی و فلسفی هستند یعنی ایده هستند نه واقعیت. و قرآن مکرراً به اهل ایمان می آموزد تا از ابتلای به این ایده های مثالی و خیالی بپرهیزند و آنرا اساس گمراهی می داند . امروزه شاهدیم که همه جنایات بزرگ تحت عنوان سوسیالیزم و دموکراسی و جهانی شدن و بشریت و خلق و ملت و امثالهم صورت می گیرد . افراد واقعی نابود می شوند تا یک جامعه یا ملت و امت انتزاعی و مثالی باقی بماند . و این شیطنت محض است و ظرف همه فریبهای بزرگ دوران ماست که بواسطه آن قتل عامها تقدیس می شود . نگاه کنید که چگونه تحت الشعاع تقدیس این مفاهیم جعلی بزرگترین دیکتاتوریهای عصر جدید شکل گرفتند و جنایتهای باور نکردنی آفریدند مثل هیتلر و استالین . امروزه همه جنگهای روی زمین تحت عنوان " جهانی شدن " انجام می پذیرد . این جهانخواری افراد است که حقوق بشر و برابری و عدالت جهانی نامیده می شود . این مردم خواری و مردم سواری است که دموکراسی و سوسیالیزم نامیده می شود . جامعه را نمی توان تربیت کرد زیرا وجود واقعی و واحدی ندارد که مخاطب واقع شود . فرد را باید تربیت کرد . در قرآن نیز می خوانیم که: هر گاه که آیه ای نازل می شود در یک جمع هر فردی دیگری را مخاطب می داند و نه خودش را . این همان معنای انتزاعی و فریبکارانه " جامعه " است که مفرّ حقیقت است . " جامعه " یا خلق و توده و ملت و امّت و و ... انواع تابوها و بت های مدرن هستند . حکومت ، نظام ، جهان ، امپریالیزم و امثالهم تابوهای دیگرند اگر قرار باشد بعنوان موجودی واحد مخاطب واقع شوند . در فرهنگ قرآنی و عرفان اسلامی آدمی هر چه که به خدا نزدیکتر می شود یعنی انسان تر می شود تنهاتر و فردتر می شود و بیهوده نیست که وادی هفتم سیر و سلوک عرفانی وادی تفرید و تجرید و توحید است . پس ارزش آدمی در فردیت اوست نه جمعیت . این فردیت اساس تعلیم و تربیت و رشد معنوی بشر است . در تجربه هم می بینیم که همه جمع پرستان و جامعه گرایان از مظاهر بزرگ فسادند و لذا مفاسد خود را بسوی مردم فرافکنی می کنند .

س – آیا میزان و محک اطاعت و ارادت در سلسله مراتب روابط انسانها چیست ؟ یعنی بر چه اساسی یک فرد برای خودش تشخیص دهد که در چه رابطه ای بایستی مرید یا مراد باشد و از چه کسی درباره چه اموری بایستی اطاعت کند و به چه کسانی امر نماید ؟

ج – این مهمترین مسئله در عرصه تعلیم و تربیت و معنویت و رشد روحانی بشر است . این همان شناخت قانون ولایت وجودی است که استخوانبندی و دستگاه اعصاب مرکزی نظام هستی می باشد که همه ذرّات و کرات را تحت الشعاع امری واحد که خداست سامان دهی می کند . این همان علم درجات در قرآن است که برترین و واجب ترین علوم برای انسان است. این هسته مرکزی فلسفه تعلیم و تربیت و قانونمندی در جامعه است که در دین خدا شریعت نامیده شده است . اصلاً معرفت یعنی علم درجات . و هستی شناسی اساس این علم است . اطاعت مرد از امام یا خداوند . اطاعت زن از شوهر . اطاعت بچه ها از مادر در حریم خانه . اطاعت شاگرد از استاد . اطاعت شهروندان از قانون . و مشابه چنین سلسله مراتبی در دستگاه حکومتی برقرار است که از کارمندان پائین تا شخص رهبر ادامه می یابد . و کل دولت بایستی خدمتگزار مردم باشد و مردم هم از قوانین دولتی اطاعت کنند . اطاعت و خدمت دو روی سکه ارادت عرفانی در سلسله مراتب حقانیت است . یعنی اطاعت محصول خدمت است . زن بمیزانی از شوهر اطاعت می کند که شوهر به زن خدمت می کند . و فرزندان بمیزانی از مادر اطاعت می کنند که مادر به آنها خدمت می کند و الی آخر . هر چه که خدمت برتر و خالصانه تر باشد ارادت و اطاعت کاملتری را می طلبد . این سلسله مراتب ولایت الهی در بشر است . بدبختی های هر فرد و جامعه ای تماماً محصول عدم ارادت و اطاعتش نسبت به ولی نعمت های خویش است یعنی کفران نعمت و تکفیر نعمت الله ها . "و در آن روز از شما سئوال می شود که با اولیای نعمت من چه کردید" قرآن – آنچه که ظلم و اسراف نامیده می شود معلول این کفران است . و عدم اطاعت از اولیای امر فقط در صورتی قابل قبول و برحق است که امر به شرک و اعمال جاهلانه نمایند . و این قانون الهی در قرآن است . پس این ارادت و اطاعت امری مبتنی بر توحید و علم و معرفت است . و با اینحال آدمی حق ندارد که حتی والدین مشرک و جاهل و ظالم خود را مورد بی حرمتی و خشونت قرار دهد . و این امر شامل سائر اولیای امر نیز میباشد مثل معلمین و رهبران معنوی و دولتمردان و رهبران سیاسی . یعنی بی حرمتی و زیرپا نهادن عزت نفس دیگران در همه حال ممنوع و حرام است حتی درباره زیردستان و افراد تحت ولایت خویش مثل فرزندان . پس ارادت عرفانی بعنوان اساس همه روابط بشری مستلزم درک و علمی توحیدی است که آدمی تن به شرک و ستم و امر جاهلانه اولیای خود ندهد الا در رابطه با پیر و امام هدایت خود که بایستی دارای اطاعتی بی چون و چرا باشد که البته این اطاعت بی چون و چرا پیشاپیش معلول یقینی قلبی و روحی درباره حقانیت الهی امر پیر و امام است که عارفی صدیق می باشد که مظهر امر خداست . پس این اطاعت محض هم از عرفان است و لذا اطاعتی کورکورانه نیست و بلکه عالمانه ترین نوع اطاعت است که قبلاً بصورت ارادت قلبی رخ نموده است .

س- پس بدین ترتیب سخن شما درست در نقطه مقابل شعار آزادی و برابری قرار دارد که سرلوحه عصر مدرنیزم است . پس واضح است که آثار شما تا این حد مورد انکار همگان باشد . آیا امیدی به درک و پذیرش معارف آثارتان دارید ؟

ج – آری ! زیرا بشر مدرن روز به روز با تمامیت آزادی و برابری به بن بست و انواع عذابها می رسد و لذا گوشش شنواتر می شود . زیرا در این آزادی روز به روز اسیرتر می شود و در این برابری هم روز به روز نابودتر می گردد . این آزادی و برابری یک کالای بس لطیف شیطانی در عصر جدید است که تا شناخته نشود رهائی از آن ممکن نیست و آثار ما این عرفان را پیش روی نهاده است .

س – پس بدین ترتیب آیا مبارزه اجتماعی و جهاد بر علیه ستم و خفقان و بی عدالتی چه معنائی دارد و در کجای این قانون ارادت عرفانی جای دارد ؟

ج – اگر اکثر قیامها و انقلابات آزادیخواهانه و ضد ستم پس از پیروزی به اسارت و ستم برتر و شاقه تری می رسد بدین دلیل است که آن آزادی جهت رسیدن به قدرت بوده است نه عدالت . نبرد بین دو ستم قرار نیست منجر به استقرار عدالت شود . یک ظالم بزرگ از میان می رود و میلیونها نفر برای تسخیر جایگاه او به نبرد با یکدیگر می پردازند و لذا ستم و خفقانی شدیدتر حاکم می شود و اینست که همه انقلابات به ندامت می رسند . یک جامعه بی معرفت و بی تربیت بواسطه انقلابات رشد نمی کند بلکه فقط پیچیده تر می شود و پیچیده گی رشد نیست بلکه ضلالت و گمشدگی است . و نکته دیگر اینکه یک رهبر عادل نمی تواند بر جامعه ای جاهل بطور عادلانه حکم براند . بنابراین قبل از هر انقلاب و مبارزه ای بایستی نگران تربیت جامعه بود . اگر امام زمان که امام عادل و عارف است غایب است بدان دلیل است که بشریت آماده حکومت و رهبری عادلانه و عارفانه او نیست زیرا به مقام فردیت نرسیده است و بلکه با این مقام دشمن است . ارادت عرفانی قلمرو کشف و درک و تصدیق و پذیرش مقام فردیت خویش است . این همان مقام وجود و موجودیت است . ارزش هر جامعه ای بسته به تعداد انسانهائی است که به مقام فردیت رسیده اند که مقام توحید است . و این انسانها کانون ارادت عرفانی هستند .

س – و اما سئوال دیگری که شاید به موضوع اصلی این گفتگو ربطی چندان نداشته باشد . و آن اینکه بنظر شما تا چه حدی آثارتان قابل نقد و حاوی خطاست ؟ به بیانی دیگر آیا مرید تا چه حدی می تواند مرادش را مورد نقد قرار دهد ؟

ج – هر چقدر دلتان بخواهد. اگر با نگاه نقد و عیب جوئی بخوانید سراسر عیب و خطاست. اگر با نگاه حق جوئی بخوانید سراسر حقیقت است. از اینکه بگذریم آثارم جستجوگر است و بسیاری از مسائل بتدریج در طی سالیان تکامل یافته اند و اصلاح شده اند و مرا با خود برده اند و رشد داده اند. بنابراین همه آثارم یکدست و در یک درجه نیستند. قلم من بتدریج پخته شده است پس آثار خام هم دارم. و خامی خود یک عیب اساسی است. کسی که حدود دویست رساله نوشته است مگر میشود دچار خطا نشده باشد بخصوص من که بندرت اثری را بازخوانی و پاکنویس کرده ام زیرا قصد انتشارشان را نداشته ام چون شرایط انتشار وجود نداشته است و لذا من بسیار آزاد و آسوده نوشته ام. مسلماً بسیاری از این آثار اگر قرار باشد بازنویسی شود بکلی تغییر میکند. آثار من سلوکی و در جریان است و کلاسیک نیست بلکه خودجوش است . بنابراین خطاگیری از آثارم کار آسانی است و در آن هنری هم البته نیست هر چند که به لحاظ ادبی و املائی و مسائل تاریخی و مستند نیاز به اصلاح دارد و من هرگز چنین فرصتی را نداشته و ندارم . مثلاً نقل قولهای من تماماً ضمنی و مفهومی هستند و بدین لحاظ اگر کسی آنها را مستند سازد کاری ضروری است . ولی اصل کار یعنی نشان دادن این امر که چگونه می توان نفس خود و فطرت و علوم لدنی را استخراج کرد ، امری برحق و درست است ولی آنچه که استخراج شده اند مسلماً وحی منزل نیستند ولی روح پیام برحق است و پیامی روحانی است هر چند که به خاک و دنیا آلوده است . و بدون شک از منظر اهل مدرسه و تحقیق ، آثارم سراسر عیب است و یک معلم املاء و انشاء و ادبیات می تواند بمن نمره صفر بدهد . باز هم تکرار می کنم که من هنوز اکثر آثارم را بازخوانی نکرده ام . چون روح حاکم بر قلم من ذوق و عشق بوده است پس افراط و تفریط کلامی در آن فراوان است مثل شعر . ادبیات ذوقی و عرفانی را بایستی اهل ذوق و عرفان نقد و بررسی کنند و نه

دیگران . همانطور که یک اثر فقهی را یک شاعر نمی تواند مورد نقد و بررسی قرار دهد و اگر چنین کند البته عیبی ندارد و می تواند ولی حق اصلی آنرا در نمی یابد و به جنبه های فرعی آن می پردازد . هنر در اینست که در آثار دیگران حقانیتش را استخراج کنیم و اشاعه دهیم نه عیوب آنرا تبلیغ کنیم . من در جستجوی حقیقت بوده ام بنابراین از همان اول کار دارای حقی نبوده ام پس معلوم است که آثار اولیه من و اوایل هر یک از آثارم دچار حیرانی و تذبذب است . بزرگترین چیزی که آثارم تعلیم می دهد حق جوئی و تفکر است . ولی بزرگترین عیب آثارم اینست که تلخ و گاه کشنده است زیرا خودشناسانه است و قصد اصلاح و احیاء و طبابت نفس را دارد همانطور که یک بیمار نمی تواند اعمال پزشک و جراح خود را دوست بدارد ولی نتیجه کارش را دوست دارد اگر پزشک حاذقی باشد . این را بدانید که امکان ندارد یک آدم مؤمن که درد دل و دین دارد و جستجوگر حقیقت است در آثارم خطائی نابخشودنی بیابد . حقایق کشف شده در آثارم آنقدر هست که معایب جزئی و فنی آنرا بپوشاند . از آنجا که اکثر آثارم را در حال جذبه و با سرعت نوشته ام اشتباهات لپی و فنّی فراوان دارد و بسیار تپق زده ام . آثارم را عاشقان حقیقت درمی یابند نه تاجران معانی و دلالان عقیدتی و دکانداران دینی و روشنفکران بازاری .
و اما بخش دوم سئوال شما که آیا مرید می تواند مرادش را مورد نقد قرار دهد یا نه . مرید اگر مرید است بمعنای حقیقی کلمه، حتی اجازه سوء ظنی هم ندارد . ولی مریدی که به کمال و مقام تفرید و تجرید رسید که مقام دوستی با مراد است آنگاه می تواند مرادش را نقد کند .
و اما مهمترین مسئله در نقد و بررسی مجموعه آثارم در نظر گرفتن این حقیقت است که مجموعه آثارم گزارش راهی طی شده است که همه مراحل جهل و جنون و کفر و الحاد و شرک و نفاق را طی کرده و گزارش نموده است . خود آثارم بهتر نقد خودشان هستند زیرا هر اثری نقد و تکمیل اثر قبلی است . من در آثارم رشد کرده ام و آثارم در من .

س – به کرّات دیده ایم که برخی خود را مرید فردی می دانند ولی با کمترین نقد و امری خلاف نفس مرید ، تبدیل به دشمن می شوند و می گریزند . این چه معنائی دارد ؟

ج – سکران و مستی و خلسه و جذبه نفس مسیحائی مراد در مرید است که ایجاد چنین توهمی می کند . و اتفاقاً اگر این مستی تبدیل به اطاعت بی چون و چرا از مراد نشود به فساد کشیده میشود . بسیاری همین مستی را برمی دارند و میروند به بازار خودفروشی و تباه می شوند در کوس انالحق . اگر این مستی در اطاعت پیر نیاید و تبدیل به علم و عرفان و تقوا نشود فاجعه آفرین است .

س – محسوس ترین نشانه حقانیت روحانی – عرفانی یک پیر و مراد طریقت چیست ؟

ج – همین نفس مسیحائی و مستی زای مراد در مرید است که شفابخش و اعجازآفرین هم هست . این عین واقعه دمیدن روح در عالم خاک است . مراد ، مرید را روحانی می کند و این را هر احمقی با تمام وجودش درمی یابد . این همان چیزی است که در وجود انبیاء و اولیاء و عرفای بزرگ موسوم به طلسم و جادوگری بوده است در منطق کافران . امروزه هم آنرا شستشوی مغزی می نامند . این واضح ترین نشانه حقانیت پیر طریقت و تمایز آن از دجّالان است . اگر مرید از روحی که در او دمیده شده و صاحب روح و دمنده روح اطاعت نکند و به آن "بلی" نگوید خود را رسوا می سازد و بواسطه این

قدرت روحانی دست بکارهای خطرناکی می زند و خود را ساقط می کند و آنگاه که روحش را فروخت و رسوا و پوچ شد کل حقیقت را انکار نموده و آنرا جادو و شستشوی مغزی می نامد و به عداوت با پیر می پردازد . بسیاری از این یاغیان پس از ساقط شدن به مواد مخدر و توهّم زا روی می کنند تا شاید از این طریق به احیای آن مستی روح برسند و این عذاب آنهاست . و بیهوده نیست که بسیاری از فرقه های درویشی را غرق در اعتیاد می یابیم .

س – آیا این سکران روحانی حاصل از نفس مسیحائی پیر قابل توصیف است که قابل تشخیص از انواع مستی های مصنوعی و توهّمات باشد ؟

ج – مستی روح ، جانی نو و برتر پدید می آورد و درجه ای از شب قدر است که دل مرید را ملکوتی می کند و به غنا و قناعتی معجزه آسا میرساند و ایجاد عصمت و بی نیازی میکند و سبکبالی خردمندانه و نه بولهوسانه پدید می آورد که بهمراه شجاعت و آرامش است و بار حرص و ولع مادی از دل می رود و دغدغه ها زائل می گردد و اطمینانی الهی در دل رخ می نماید. و لذا ترک بسیاری از عادات قدیم از جمله اعتیادها معجزه آسا میشود و امراض از میان می روند و احساس وجود بمعنای حقیقی کلمه حاصل می آید و این منشأ اناالحق گفتن است که سرآغاز گمراهی می باشد اگر تحت اطاعت پیر قرار نگیرد و این قدرت، تبدیل به موتور محرکه سیر و سلوک عرفانی نشود .

س – آیا این احیای روحانی بایستی حتماً بواسطه رابطه ای تن به تن و مستقیم باشد و یا به روش های دیگری هم ممکن است ؟

ج – خیر! مثلاً بسیاری از خوانندگان آثارم بدون دیدارم دچار چنین احیای روحی گشته اند که مرا در خواب دیدار کرده اند. بنده خودم بهمراه نزول روح دیداری با مولایم علی(ع) داشتم که این سکران در من رخ نمود . در دیدارهای دیگری با امام زمان(ع) و دیگر اولیای الهی چون سلمان فارسی(ع) و جناب خضر(ع) انواع و مراتب این مستی ها را درک کرده ام . نوعی از این سکران حاصل ذکری است که به دل نشسته باشد. در سماع عارفانه نیز این مستی رخ می دهد . هر یک از این مستی ها که حاصل انواع شرابهای قدسی است ماهیتاً متفاوت است چند نوع از این شرابها در قرآن هم مذکور است . استفاده نامشروع و بولهوسانه از این مستی ها، خطرناکترین کاری است که یک مرید و سالک می تواند مرتکب شود که عذابهائی غیرقابل وصف دارد . این سکران اگر تحت فرمان پیر قرار نگیرد بی شک مرید را گمراه و تباه می سازد و کافر می کند و به فساد می کشاند که بزرگترین عبرت این مفسده فرقه های درویشی هستند . برای کسی که بواسطه سرپیچی از امر پیر و خودسری گمراه شود و مستی اش زکف برود احتمال ابتلای به مخدّرات بسیار زیاد است . تقارن عرفان و اعتیاد در تاریخ از همین روست . یعنی انحراف از عرفان موجب اعتیاد است و لذا مردم می پندارند که اعتیاد ، عاقبت عرفان است در حالیکه کاملاً به عکس می باشد . به زبان ساده این سکران همان مستی ایمان است و این روح ایمان است . و امر خداوند در کتابش به اقامه صلوة برای کسانی که ایمان آورده اند دقیقاً مصداق این واقعه است و بیهوده نیست که پیامبر اکرم(ص) می فرماید که بی امام را نماز نیست . زیرا نماز سهوی و ریائی که در قرآن نهی شده است حاصل نماز فاقد امام است. البته هرگز هیچ پیری مریدش را در حال این مستی آغازین امر به اقامه صلوة نمی کند همانطور که خداوند در کتابش این مؤمنان مست را از اقامه صلوة نهی می کند . ولی به محض افول این مستی بایستی اقامه صلوة آغاز شود .

س – آیا قوّت و شدّت این مستی روحانی در رابطه با همه عارفان کمابیش یکسان است ؟

ج – هرگز! آدمی در رابطه با هر فرد دیگری که فقط اندکی مؤمن تر و عاقلتر از او باشد کمابیش دچار این مستی می شود و این راز دوستی بین انسانهاست. و این سخن حضرت رسول دال بر این حق است که: اگر فقط دو نفر بر روی زمین باشند یکی امام و دیگری مأموم است. این راز ولایت وجودی است که حتی در روابط کافرانه هم به نوعی دیگر و بصورت مستی ظلمانی وجود دارد. و اتفاقاً اطاعت کافران از اولیای خود جدّی تر و شدیدتر از اطاعت مؤمنان از اولیای هدایت است و این سخن از علی(ع) مورد تفسیر قرار گرفته است .

س – آیا در قرآن کریم می توان واژه یا معنای مرید را دریافت که شامل این بحث باشد ؟

ج – همانطور که گفتم " یا ایها الذین آمنوا " یعنی ای مریدان ، ای کسانی که به امام ، رسول یا شاهدی رسیده اید و ایمان آورده اید. همه احکامی که از طرف خداوند در کتابش خطاب به مؤمنان است عین خطاب پیر به مرید است زیرا خود خداوند مراد مطلق و ازل است که صاحب و ولی ارادت عرفانی است همانطور که خود می فرماید : آنانکه غیر از خدا برای خود اولیائی گزیده اند خداوند صاحب و حافظ و وکیل آنهاست . همانطور که مثلاً یکی از اوامر پیر به مریدش امر به هجرت است و در قرآن هم یکی از اوامر خداوند به نو مؤمنان همانا هجرت است . همه اوامر و آداب سیر و سلوک عرفانی و روابط مرید با پیرش تماماً در قرآن کریم حضور دارد . و از طرف دیگر کل قرآن امر به اطاعت مؤمنان است نسبت به رسولان و اولیای امر . پس کل قرآن کتاب ارادت عرفانی است و نه تقلید خودسرانه از کتاب و سنت .

س – واقعه مریدی و ارادت به لحاظ روانی و باطنی چه نوع واقعه ای است و به کجا می رسد و هدف نهائی از آن چیست ؟

ج – مرید به لحاظ لغت یعنی "صاحب اراده". و به لحاظ محتوای عرفانی اش یعنی اراده سپرده و بی اراده شده. و این یک معنای بغایت دیالکتیکی است که در ظاهر و باطن این واژه حضور دارد. عامه بشری آنچه را که خودیت و اراده فردی مینامد چیزی جز اراده جمعی و تاریخی و سیاسی و ژنتیکی و عادات نیست که بر نفس او فرمان میراند و این عین بی ارادگی است. و این نیز یک معنای دیالکتیکی دیگر است و یک پارادوکس روانی. یعنی منِ هر کسی غیر اوست و این دیگران هستند که بر اراده اش فرمان می رانند و او این از خودبیگانگی و بی اراده گی را اراده خود فرض میکند و من می نامدش. این من غیر من یا اراده بی اراده است که معنای نفس اماره بشر است که قلمرو کفر و جهل اوست . حال یک فرد مرید این اراده متناقض و مالیخولیائی اش را قرار است تحویل پیرش دهد تا تربیت کند و از نفس و اراده اش غیرزدائی کند و سپس اراده اش را به او تحویل دهد یعنی صاحب اراده اش کند. در واقع بی اراده گی خود را تحویل مرادش می دهد تا آنرا تبدیل به اراده فردی او سازد و تحویلش نماید. این مرحله اول از واقعه مریدی و ارادت عرفانی است که مراد مرید را از بی اراده گی نجات داده و صاحب اراده فردی میسازد. و اما مرحله دوم از ارادت اینست که اینک فرد مرید که صاحب اراده شده است این اراده فردی اش را تحویل پیر دهد و اینست معنای حقیقی اراده سپاری و دل داده گی که البته اکثر مریدان به این مرحله وارد نمی شوند یعنی حاضر نیستند که اراده فردی خود را به پیر بسپارند تا پیر آنرا به خداوند بسپارد و تبدیل به اراده اوئی نماید تا مرید صاحب هویت شود و به خدای باطنی در خود برسد. مریدی که حاضر نباشد این اراده

فردی را که مرادش برایش حاصل نموده به مرادش تحویل دهد دیر یا زود دوباره این اراده فردی را در جامعه کفر از دست میدهد و به بی اراده گی نخستین بازمی گردد. آیا مفهوم است؟ پس هدف نهائی از ارادت عرفانی اینست که مرید به اراده الهی در خود نائل آید و از عبادالله المخلصین شود که مظهر اراده و فعل الهی هستند. ولی از هر هزاران مرید یکی به این مقام می رسد که مقام اخلاص، توحید، هویت یا فناست و این مقام تفرید و تجرید نیز هست.

س – آیا جهت سیر و سلوک عرفانی و یک حیات معنوی و روحانی و تکامل انسانی راهی جز ارادت عرفانی و مریدی کردن در رابطه با یک عارف صدیق نیست ؟

ج – خیر . الا اینکه آدمی مستقیماً تحت ولایت الهی باشد و ربّ او خود خدا باشد که در اینصورت زندگانی سراسر ریاضت باری دارد که غرق در بلایای الهی است و نه ریاضت های خودسرانه . که البته این نوع انسانها همان کسانی هستند که در مقام مراد و پیر طریقت قرار می گیرند که مریدان را تحت تربیت و هدایت خود قرار می دهند . این عارفان مشمول نزول روح و مکاشفات غیبی هستند . اکثر بانیان مکاتب عرفانی و منابع نور معرفت در تاریخ اینگونه عارفان هستند مثل حلاج ، بایزید، شمس ، ابن عربی و امثالهم . ولی کسی که پیر و مراد زمینی و بشری دارد راه و روش بسیار ساده تر و رحمانی تری دارد و مطلقاً نیازی به ریاضت ندارد در صورتیکه در اطاعت پیری صدیق باشد و با پیرش همراه و صبور بماند .

س – این قاعده مراد و مریدی آیا در خارج از باورهای دینی و عرفانی قابل تبیین و تصدیق علمی و عقلی است؟ یعنی آیا می توان ارادت عرفانی را برای یک انسان لائیک تبیین عقلانی نمود که فقط یک اصل معقول تربیتی برای سلامت و رشد روح باشد ؟

ج – بنده قبلاً چنین تبیینی را کرده ام . ژرژسوروکین که یک جامعه شناس ملحد و کمونیست بود در اواخر عمرش از طریق اصول و اهداف علم جامعه شناسی محض به حقانیت ارادت عرفانی رسید و آنرا تنها راه نجات انسان و جوامع مدرن دانست و مکتب اماتولوژی را بنا کرد . حتی اگر خدا و معراج و باطن و روح را هم انکار کنیم برای رسیدن به صلح و عدالت اجتماعی بایستی آدمی به تربیتی از روان خود برسد که جز در طریق ارادت عرفانی ممکن نمی آید . و اینست که عارفان بزرگ اسوه های صلح و وحدت و عدالت محسوب شده اند . انسان صلح جو و عادل و بامحبّت ممکن نمی آید الا اینکه به بی نیازی و غنای روانی برسد و این مستلزم آن است که به هویت مستقل وجودی برسد یعنی متکی به ذات شود . و این همان هدف سیر و سلوک عرفانی است . اگر هویّت عارفان مورد تصدیق همه مکاتب و مذاهب جهان است از همین روست که به حق آدمیّت رسیده اند و لذا فطرت بشری آنها را تصدیق می کند . محبّت و صلح و وحدت و عدالت و خودکفائی و عزت نفس و استقلال و آزاده گی را همه دوست دارند و این ارزشها جز در مسیر ارادت و سیر و سلوک عرفانی حاصل نیامده است .

س – ولی با شرحی که شما درباره مریدان خود در آثارتان عرضه کرده اید اکثراً عواقبی تراژیک داشته اند این تناقض به چه معنائی است ؟

ج – بسیار فرق است بین کسی که نمی داند که نمی داند یعنی نمی داند که آدمیت ندارد و کسی که می داند که نمی داند و می داند که آدمیت ندارد . کسی که براه سیر و سلوک عرفانی آمد بهر عاقبتی که در این دنیا برسد هزاران بار بهتر از آن بشر نوع اول است که اسیر جهل مرکب است و در حالیکه در جهل و جنون غرق است خود را بهترین می داند کمترین و حداقل خاصیت ورود به این راه آنست که انسان خودآ می شود یعنی شاهد بر خویشتن می شود و همین امر او را از ادامه سقوط بازمی دارد آیا این کم است ؟ درست به همین دلیل است که امکان ندارد کسی حتی پس از غفلت و خروج از این راه هرگز از اینکه بر این راه وارد شده است پشیمان شده باشد . این یک حق بزرگ و حجت انسانی در حقانیت این راه است . هیچ مکتب و مذهب دیگری در تاریخ جهان دارای چنین حقانیتی نبوده است . این مکتب بیداری روح است پس امر عظیم و جاودانه ای است و با هیچ محک و ارزش دیگری قابل قیاس نیست . این ارزشی معادل کل زندگی و برتر از زندگی است .

س – بزرگترین مشکل مشترک همه مریدان در این راه چیست که موجب خروج نیمه راه آنها از این مسیر می شود ؟

ج – همانطور که قبلاً متذکر شدم نخستین مرحله از این راه همانا رها سازی اراده مرید از اسارت جبرهای نژادی و اجتماعی و تاریخی و اقتصادی و ژنتیکی و فرهنگی است و رسیدن به اراده مجرد فردی خویشتن است که تا اینجای راه را اکثراً با اشتیاق طی می کنند که البته بقدرت سکران روحانی پیر انجام می شود و برای مریدان زحمت چندانی ندارد کافیست که بخواهند . ولی مرحله بعدی که وانهادن این اراده فردی به پیر است که سرآغاز مریدی بمعنای حقیقی کلمه است اکثراً می روند . در واقع مرحله نخست رسیدن بخود است و مرحله بعدی از خود گذشتن است که فقط اندکی می مانند . پس از خودگذشتن یعنی مرید شدن و اراده وانهادن به پیر همان علّتی است که اکثراً از آن اکراه دارند . در حقیقت مرحله نخست راه را طی کردن هنر و ایمان و عشقی چندان نمی طلبد و غریزه طبیعی و نفسانی بشر خواهان آن است همانطور که مکتب لیبرالیزم هم دعوت به این فردیت غیر متعهد می کند و آزادیخواهی بشر مدرن هم چنین هدفی را دارد هر چند که بندرت به آن می رسد . در واقع در مرحله نخست فرد مرید تازه به تمامیت نفس اماره خود می رسد و سپس که قرار است که نفس اماره اش را به پیر وانهد تا تربیت شود می گریزد و لذا چنین کسی در رجعت به زندگی کافرانه خود بسیار سریعتر از سائر مردم عادی تباه می شود و به مظالم عظیمی مبتلا می شود زیرا آن انرژی عظیم آزادشده اش را صرف بولهوسی می کند و لذا سریعتر ساقط می گردد و چه بسا ممکن است توبه کند و بازگردد . چنین کسی که نیمه راه خروج کرده است خیلی سریعتر و شدیدتر به غایت نفس اماره خود می رسد و جنون و فساد آنرا تجربه می کند پس به توبه ای خالصانه نزدیکتر است . پس خودپرستی بمعنای کامل کلمه بزرگترین مانع ادامه راه است . در حالیکه تا قبل از ورود به این راه عامه آدمها دچار مردم پرستی و نژادپرستی و تکنولوژی پرستی و امثالهم هستند و القاعات زمانه را پیروی می کنند . ولی در نخستین مرحله از راه از این جبرها رها شده و بخود اماره خویش می رسند و کوس اناالحق می زنند و احساس اراده و وجود و شخصیت دارند و مطلقاً حاضر نیستند که از درصدی از آن بگذرند . بخود رسیدن یک اراده نفسانی و بلکه حیوانی است ولی از خود گذشتن مستلزم یک عشق الهی است و یک حق جوئی عاشقانه که البته بسیار بندرت یافت می شود . در حقیقت درست آنگاه که قرار است ارادت عرفانی و سیر و سلوک الی الله آغاز شود اکثراً می روند بدنبال عیاشی های برتر و ریاست ها و جاه طلبی های منحصر بفرد خودشان . و لذا آن انرژی آزاد شده از اسارت جبرها را تماماً بخدمت خودپرستی تمام عیار خود میگیرند و لذا ره صد ساله خودپرستی را یک شبه طی کرده و بناگاه تمامیت خود را چاه اسارت خود مییابند.

حال یا توبه نموده و به نزد پیر بازمی گردند تا آنها را از اسارت خودشان برهاند و یا بدام عذابهای هولناکی از جمله اعتیاد می افتند. آدمی یا بایستی افسار اراده اش را به حق بسپرد و یا به شیطان می سپارد. اینست راز ارادت عرفانی.

س – آیا می توان برای مریدی هم کیفیت ها و انواع قائل شد بسته به طبیعت ها و شخصیت های بشری؟

ج – همانطور که شرحش رفت ارادت یا از سر ناچاری و عذاب است و یا حق پرستی و عشق. نوع اولش به محض رفع عذاب می رود و چنین آدمی در این راه به مقصدی بر حق نمی رسد. این راه جز به قدرت عشق به حقیقت و معرفت طی نمی شود. و آنکه به این نیّت به راه می آید البته از حیات دنیوی ساده و با عزّت و بهشت واری برخوردار میگردد. بهشت دنیوی فقط لایق طالبان معرفت است.

س – شما در کتابی گفته اید که ارادت عرفانی و رابطه مراد و مرید همان واقعه خلافت و جانشینی این دو انسان بر جای یکدیگر است که تمرین درک و دریافت مقام خلافت اللهی است . آیا این معنا در قرآن حضور دارد ؟

ج – آری . آنهم بسیار واضح و آشکار که متأسفانه هیچیک از مفسران قرآن آنرا در نیافته اند . و آن این آیه است که "خداوند شما را بر جای یکدیگر قرار می دهد در حالیکه نمی دانید". این همان بیان ولایت و امامت عام است که شامل حال همه انسانهاست یعنی هیچکس بی امام نیست خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. فقط اهل معرفت است که این واقعه جانشینی را درک میکند. همانطور که اصلاً واقعه دوستی و محبت هم یک واقعه جانشینی بین عاشق و معشوق است و هر یک بر جای دیگری زیست میکند. ارادت عرفانی هم وقوع عارفانه و آگاهانه این جانشینی است که مرید اراده اش را به مرادش میسپارد و مرادش را بر خود وارد می کند تا بر جای او باشد. این همان خلافت و ولایت است. مرید در خلع اراده کردن خود و اطاعت بی چون و چرا از مرادش، اراده خود را تحویل مراد می دهد و اراده مرادش را بر خود می گمارد. و این مصداق عارفانه آیه مذکور است. و اصلاً آدمی ذاتاً جانشین خداست خواه ناخواه . ولی عارف است که بر این حق آگاه است و این خلافت اساس موجودیت آدم است که ولایت الهی نام دارد. بنابراین ارادت ذات خلقت و عالم وجود است. و اینست معنای ذاتی دیالکتیک مراد – مرید. که مراد همان مرید است و مرید هم مراد است. و این هر دو از صفات خداوند است.